

مشکل

در بسیاری از ما احساس بی لیاقتی، بی ارزشی، تنهایی و ترس وجود داشت. درون ما هیچ‌گاه با چیزهایی که در ظاهر از دیگران می‌دیدیم جود در نمی‌آمد.

خیلی زود این احساس در ما به وجود آمد که از پدر، مادر، دوست و رفیق و از خودمان جدا هستیم. با خیال‌پردازی و خودارضایی، ارتباطمان را با دنیای واقعی قطع می‌کردیم. ما خودمان را در عکس‌ها و تصاویر غرق و خیالاتمان رو دنبال می‌کردیم. ما شهوت‌رانی می‌کردیم و می‌خواستیم مورد شهوترانی قرار بگیریم.

ما به معتادانی تبدیل شدیم: خودارضایی، بی‌بندوباری جنسی، زنا، روابط همراه با وابستگی و خیال‌پردازی مداوم. ما با چشمانمان شهوترانی می‌کردیم. ما شهوت را خریدیم، فروختیم، با آن تجارت کردیم و آن را آشکارا انجام دادیم. ما به فریب دادن و نقشه کشیدن، آزار دادن و به نهی‌شده‌ها اعتیاد پیدا کرده بودیم. تنها راهی که برای نجات از شهوت می‌دانستیم، انجام دادن دوباره این کار بود. “خواهش می‌کنم که با من ارتباط داشته باش و مرا کامل کن!” ما گریه‌کنان و با آغوش باز از آن استقبال می‌کردیم، ما برای یک لذت بالاتر شهوت‌رانی می‌کردیم، ما قدرتمان را به دیگران واگذار می‌کردیم.

این کار باعث به وجود آمدن احساس گناه، نفرت از خود، پشیمانی، احساس پوچی و درد می‌شد و ما به درون خودمان رانده می‌شدیم: دور از واقعیت و دور از عشق، در درون خودمان گم می‌شدیم.

اعتیاد ما داشتن یک صمیمیت حقیقی را غیرممکن کرده بود. هیچ‌گاه یکانگی واقعی با دیگران را نمی‌شناختیم، چون به غیرواقعیت‌ها معتاد شده بودیم. به دنبال یک “کیمیا” بودیم، ارتباطی جادویی که صمیمیت و اتحاد با دیگران را از بین می‌برد. خیال‌پردازی، واقعیت را فاسد کرده بود، شهوت، عشق را کشته بود.

شهوت ابتدا معتاد و سپس عشق را فلج می‌کند. ما می‌خواستیم کمبودهای درون خودمان را با برداشتن از وجود دیگران جبران کنیم. بارها و بارها خودمان را فریب دادیم که رابطه‌ی بعدی ما را نجات می‌دهد؛ اما در حقیقت داشتیم زندگی‌مان را می‌باختیم.

